

خلاصه ۱۹ رمان فارسی

محمدعلی سپانلو

۱- تهران مخوف

مشفق کاظمی ۱۳۰۴ (رقعی، ۲ جلد)

جوانی از یک خانواده فقیر (فرخ) دلباخته دختر عمه‌اش (مهین) از خانواده‌ای اشرافی و متعین است. پدر مهین به سودای مال و مقام درصدد است دختر را به خواستگار ثروتمند و هرزه‌ای (سیاوش میرزا) بدهد.

در پی حوادثی، فرخ در جریان هرزگی‌های سیاوش میرزا قرار می‌گیرد، وی به علت عنصر خیری که دارد، یک بار جان او را از مرگ نجات می‌دهد و همزمان زن تیره روزی را که به فحشا افتاده به خانواده‌اش باز می‌گرداند. در این مدت گرچه مهین از فرخ حامله شده اما مسئله زناشویی او با سیاوش میرزا همچنان مطرح است. مخالفان فرخ، یعنی خانواده مهین، سیاوش میرزا و دار و دسته‌اش، با طرح توطئه‌ای فرخ را به دست ژاندارم دستگیر کرده و به تبعید می‌فرستند. به دنبال این حادثه مهین فرزندش را به دنیا می‌آورد و خود از غصه میمیرد و ازدواج مصلحتی بهم می‌خورد.

فرخ در راه تبعید فرار می‌کند و به باکو میرود، مدتی بعد با انقلابیان روس به ایران برمیگردد و سپس به نیروی قزاق ملحق میشود و جزو آنها در فتح تهران شرکت میکند. کودتا آغاز شده و رجال خائن دستگیر و دستگاه‌ها تصفیه میشوند. فرخ که در این دستگاه سمت مهمی دارد، ظاهراً به آرمان خود برای مبارزه با فساد نائل شده است. اما پس از یکصد روز کابینه کودتا سقوط میکند و اوضاع به حال اول برمیگردد. کاری از دست فرخ ساخته نیست، جز آن که به تربیت فرزندی که از مهین دارد دل خوش کند.

«در این اثر تهران مخوف در آستانه کودتانی معروف سید ضیاء همچنان که بوده معرفی شده است. محیطی است که فضل و کمال و پاکدامنی در آن ارزش و اعتباری ندارد. نادانی، هرزگی و نفوذهای نامشروع درها را به روی اشخاص لایق بسته و بر نالایق‌ها باز گذاشته است. جوانان هرزگی و جلفی و تجرد و آزادی کامل در عیش با زنان معروفه را بر زندگی خانوادگی ترجیح می‌دهند. آزادیخواهان و مهین‌پرستان در زندان بسر می‌برند. روحیه فرخ و اعتراض فردی او درست روحیه اعتراض روشنفکران سال‌های پیش از کودتاست.

سبک نگارش رمان ادیبانه و استادانه نیست، ولی بهر حال ساده و قابل فهم است. نویسنده تصویرهای زنده و روشنی از وضع محلات، قهوه خانه‌ها، شیره کشخانه‌ها، اماکن فساد، راه‌ها و چاپارخانه‌های عرض راه، مسافرت با گاری و درشکه و واگن شهری، لباس‌ها، اندیشه‌ها... بدست می‌دهد.»^۱

۲- جنایات بشر

ربیع انصاری ۱۳۰۸ (جیبی، ۲۸۴ صفحه)

پس از «تهران مخوف» داستان‌های زیادی نوشته شد که درونمایه آن را سقوط دختران بی‌گناه در منجلاب فساد و فحشا تشکیل می‌داد. «جنایات بشر» یکی از این دست آثار و از جمله پرخواننده‌ترین آنهاست. صورت داستان و نیز اسلوب نثر آن ارزش خاصی ندارد و اغلب به گزارش اداری یا انشای مدرسه‌ای شبیه است.

خلاصه داستان از این قرار است: راوی حکایت در بیغوله‌ای در کرمانشاه زنی «بدریه» نام را مشرف به موت می‌یابد. زن یادداشت‌های خود را به او می‌سپارد. مطابق این یادداشت‌ها بدریه دختری است معصوم و چشم و گوش بسته که به اغوا و کمک دوست نامناسبش از راه خانه در تهران ربوده و در شهرستان‌ها به فحشاء گمارده می‌شود. کشته شدن رئیس فاحشه خانه بدست یکی از روسپیان عاصی فرصتی به بدریه می‌دهد تا بازمانده پیکر دردمند خویش را از خانه منحوس بدر آورد و در این بیغوله ساکن شود. در آخرین فصول کتاب، راوی حدیث، نامزد دختر را می‌یابد و دو عاشق در کنار هم جان می‌سپارند. کتاب طبق رسم زمان سرشار از نوحه خوانی‌ها و نفرین‌های نویسنده و آدم‌های داستان خطاب به اجتماع منحط و عوامل فساد است. ولی هیچگاه به ماهیت ریشه‌ها و عناصر متشکله آن در اجتماع اشاره‌ای نشده است. مثلاً نویسنده ضمن یکی از پیام‌هایش قتل رئیس فاحشه خانه را «بیهوده» تلقی می‌کند و پاداش «بد و خوب اعمال مردم» را به خداوند احاله می‌کند. در این صورت معلوم نیست که «اصلاح اخلاق عمومی» به عهده کیست؟

داستان در عین حال بازتاب اخلاقیات زمان است. تهمت و افترازی، تصور غلوآمیز و چشم بسته نسبت به خطرات رابطه جوانی، بیم از شهوت‌زدگی و افسارگسیختگی جامعه‌ای که گویی همه در آن دست به دست می‌دهند تا دامن عفت اشخاص نجیب و بی تجربه را لکه‌دار کنند. با این حال برخی از صحنه‌های کتاب، مثل وضع راه‌ها و مسافرت، جواز عبور و پست‌های پلیس، زندگی در خانه‌های فساد، روابط روسپیان و منشاء اجتماعی مشتریان، تصویری مبهم اما قابل استناد از روزگار گذشته به دست می‌دهد.

۳- تفریحات شب

مسعود سه رمان دارد: تفریحات شب (۱۳۱۱)، در تلاش معاش (۱۳۱۲) و اشرف مخلوقات (۱۳۱۳) (گل‌هایی که در جهنم می‌رویند داستان گونه‌ای است که سبک اصلی مسعود را از دست داده است) اما آن سه رمان در واقع مکمل هم هستند و جمعاً طرحی کلی از سیمای زندگی و روابط اقتصادی و انسانی زمانش را با زبانی رک و بی‌پروا ترسیم می‌کنند. محیط این سه گانه کوچه و پس‌کوچه‌ها، میخانه‌ها، فاحشه‌خانه‌ها، بازارها، ادارات یا مدارس دلمرده است. آدم‌های قصه‌ها به امراض روحی و جسمی گرفتارند: بیماری‌های مقاربتی، سل، ترس از تنهایی، وحشت از آینده و میل به بی‌عاری و خودکشی. این آدم با اسامی مستعاری که بازگوی شخصیت شان است نامیده می‌شوند. در مورد زبان، روحیه و ریست طبقه تحصیل کرده آن سال‌ها آثار مسعود سند است و قول نویسنده گمنامی که در همان ایام اظهار عقیده کرده صحیح است که «در آتیه وقتی بخواهیم نمونه‌ای از زبان محاوره‌ای امروزی جوانان کم تربیت شده پایتخت به دست آوریم (تفریحات شب) به طور کامل حاجت ما را روا خواهد کرد»^۲ عیب مسعود مثل اغلب نویسندگان هم عصرش دخالت نویسنده و در واقع روضه‌خوانی او در لابلای داستان است. خلاصه صافی شده تفریحات شب را در این جا می‌آوریم، که به خصوص کثرت «عمل» را در کارهای مسعود نشان می‌دهد:

راوی داستان که معلم است، به همراه رفیقش در سالن رقص مهمانخانه‌ای در کوک مردم هستند.

راوی و رفیقش سیاه مست، از خیابان‌های غم‌انگیز می‌گذرند و به کافه بسیار شیکی قدم می‌گذارند. در این جا رفیقش بعضی از مشتریان کافه را که همه با کلاه‌برداری مال دار و سرشناس شده‌اند به او نشان می‌دهد.

با درشکه به فاحشه‌خانه می‌روند «محلّه کثیفی با مشتریان، هزاران عمله، بنا، شاگرد دکان‌ها، عضوهای ماهی بیست تومانی ادارات، محصلین بی‌خانمان، در محلّه به چند نفر از رفقا بر می‌خورند، گوجه فرنگی، خرازی فروش، پکر ممیز نواقل، اسکلت شاگرد چاپخانه و فیلسوف پیر دیر». این‌ها را «لحیم بدبختی» به هم جوش داده است. در خانه‌ای نامزد سابق اسکلت را در میان فواحش می‌بینند.

پس از ساعتی وقت گذرانی سر خانم رئیس را کلاه گذاشته فرار می‌کنند.

یادی مبهم از گذشته، راوی داستان در موقعیتی که امکان دزدی کلانی داشته خودداری نشان داده است. برای او هنوز افسانه کهنه شرافت زنده است.

راوی به تجارتخانه یکی از دوستانش می‌رود و چند چشمه از معاملات پرنیرنگ بازاری را می‌بیند.

به عیادت منصور رفیق می‌رود. در اتاقی محقر و کثیف. منصور برنشیت حاد دارد.

به دیدار چند تن از دوستان به اداره شان می‌رود، رئیس کارمندان خاطی را جمع کرده و دشنام می‌دهد « پدر سوخته‌های سیراب خور، لش و لوش‌های ولگرد!»

دوستان اشتباهاً به خیال عشرت خانه، وارد یک خانه معمولی می‌شوند.

راوی به مدرسه می‌رود. توصیف وضع اسف بار محصلان. ورود مفتش معارف و نطق پرطمطراق و پوچ او.

راوی کتاب‌های درسی را ورق می‌زند که مطالبشان با زندگی بیگانه است. پیشخدمت حکم لغو قرارداد استخدامش را به دستش می‌دهد.

۴- زیبا

محمد حجازی ۱۳۱۱ (قطع وزیری، ۵۰۳ صفحه)

وقایع داستان قبل از سال ۱۳۰۰ شمسی اتفاق افتاده و سال‌ها بعد در زندان به شکل گزارش موقوف از طرف شیخ حسین جهت وکیل مدافعش نگاشته می‌شود.

شیخ حسین روستازاده‌ای که جهت ادامه تحصیلات مذهبی به تهران آمده دلباخته زن هوسباز و آشوبگری به نام « زیبا » می‌شود. سودای سوزان جسم، او را مرحله به مرحله به تسلیم سنگرهای اعتقادات و اخلاقیاتش می‌کشاند. شیخ به خاطر زیبا تغییر لباس می‌دهد، به توصیه او زیردست یکی از عشاق دلدارش در اداره‌ای استخدام می‌شود. به فشار زیبا وارد خدعه‌ها و بند و بست‌های سیاسی می‌گردد، قلم بمزد می‌شود، و افتراهای سیاسی او باعث خودکشی دختری بی گناه می‌گردد. در این سقوط ارزش‌ها که شیخ حسین با آگاهی اما بدون قدرت مقاومت شاهد آن است، بر سر زیبا با دیگر دل باختگان می‌جنگد، نامزد عفیفش را به فحشاء می‌کشاند، رشوه می‌گیرد و اختلاس می‌کند، گاه مجاهد می‌شود و گاه مرتجع، گاه امروزی و گاه سنتی. به معنای کامل کلمه شیخ حسین بازیچه زیبا است.

فضای رمان سرشار است از هرج و مرج، مرض اداره سالاری، فساد و سقوط سردمداران قوم. روزگاری که رمز پیشرفت روابط پنهانی و خصوصی است، مردمی گرگ صفت و بی اصول، مردمی که بندی بند شلوار خویشند. خوشگلی بلا است و مایه پیشرفت. کتاب به روشنی نشان می‌دهد که چگونه سازمان مشروطیت به مان سبک استبدادی اداره می‌شود و سهولت‌های قانون، در جامعه‌ای که سرشار از خرافات و تبعیض و فریب است، چگونه فساد را تسهیل کرده است.

شخصیت زیبا خوب پرداخت شده، این روسپی اعیانی تا حدی شبیه نانا قهرمان کتاب امیل زولا است. البته زیبا باهوش‌تر است، چون جامعه شرقی زنان را تودارتر و آب زیرکانه‌تر بار می‌آورد. او یادآور عصر «عزیز کاشی»ها است که حتی در تغییر کابینه‌ها اعمال نفوذ می‌کردند.

شخصیت شیخ حسین، علاوه بر سوداوی مراچی و مالیخولیازدگی، نمایشگر شیخ‌ک‌هایی است که فرصت طلبانه، با وسائل غیرقانونی و نامشروع، خود را از اعماق اجتماع بالا می‌کشیدند و از گوشه حجره مدرسه بر کرسی مقامات تکیه می‌زدند. در عین حال تضاد درونی شیخ حسین جالب است. او آگاه است اما تن در می‌دهد تا بازیچه زیبا باشد. شیخ بین تقوای مدرسه و شهوت سوزان، حس ایثار و فرصت طلبی، آونگ وار نوسان می‌کند.

سبک حجازی در این رمان گزارش گونه است. یعنی ماجراها را به طور کلی می‌گوید و کمتر به توصیف جزئیات و سایه روشن‌های صحنه می‌پردازد، و اغلب در صدد ساختن زبانی خاص برای هر یک از آدم‌ها بر نمی‌آید. و البته چون قصه از قول شیخ حسین نقل شده این شکل قابل توجیه است.

زیبا واقع‌گراترین اثر حجازی است.

۵- دختر رعیت

م.ا. به آذین ۱۳۲۷ (رقعی، ۱۶۸ صفحه)

«احمد گل» رعیت اهل گیلان هدایایی (سورسات) برای ارباب به شهر رشت می‌برد، دختر هفت ساله‌اش «صغری» نیز با او همراه است. در خانه ارباب یکی از مهمانان (حاج احمد آقا) که تاجر متمولی است - علیرغم بی میلی پدر - صغری را برای کلفتی خود انتخاب می‌کند.

اینک دختر بچه همبازی بچه‌های ارباب است، اما از همان آغاز طعم تلخ تفاوت و تبعیض را می‌چشد و چون بزرگ‌تر می‌شود درست و حسابی خدمتکار خانه و جورکش خرده فرمایش‌های خانواده می‌گردد. صغری به شانزده سالگی می‌رسد. این ایام مصادف است با قحطی، پریشانی و آغاز نهضت جنگل در گیلان، که احمدگل یکی از شرکت کنندگان و پیشگامان آن است.

حاج احمد گرچه رونق کارش را مرهون تأمین آذوقه ارتش‌های اشغالگر بیگانه است، اما در ظاهر از جنبش میهن‌پرستان حمایت می‌کند تا این که به راهنمایی احمد گل، جنگلیان انبار پنهانی آذوقه حاج احمد را می‌یابند و اجناس آن را بین مردم قحطی زده تقسیم می‌کنند. سرانجام پس از فعل و انفعالاتی، و پس از چند برخورد نظامی، قشون دولت مرکزی رشت را فتح

می‌کنند و از همان آغاز دست به کار اعدام جنگلیان و سرکوب هواداران آن‌ها می‌شوند. شایع است که احمد گل نیز جزو معدومین است. فتودال‌ها و تجار محلی البته با این ارتش همکاری صمیمانه دارند.

مقارن این وقایع، مهدی پسر بزرگ حاجی که دل‌باخته صغری است چند بار سعی می‌کند به وی دست یابد، اما دختر جوان مقاومت می‌کند. مهدی از طریق ستایش قهرمانی‌های جنگلیان، علاقه و شفقتی در دل صغری پدید می‌آورد، و سرانجام شبی او را تصرف می‌کند. صغری آبستن می‌شود. ماجرای صغری به گوش زن حاجی رسیده است. همخوابگی با کلفت خانگی البته حق آفازاده است، تا از گزند اطفای شهوت در بازار آزاد در امان باشد. اما نه این که کلفت را آبستن و زبانش را دراز کند. بنابراین با پنهان کاری زن حاجی، مدت آبستنی صغری سپری می‌شود و او را می‌زاید. به دستور خانم، نوزاد را به مستراح می‌اندازند و هفته بعد نیز موجب پس‌افتاده صغری را به دستش می‌دهند و او را از خانه بیرون می‌کنند. در این هنگام نهضت جنگل به خاطر اختلافات درونی و فشار نیروهای اجنبی و تسلط ارتش مرکزی به کلی از هم پاشیده است.

صغری به جایی راه ندارد. او به خواهر و شوهر خواهرش که کارگر خوش طینتی است می‌پیوندد و به کار در باغ‌های توتون می‌پردازد. اینک او می‌تواند روی پای خود بایستد. در زندگی او فصل تازه‌ای آغاز شده است.

در «دختر رعیت» نویسنده با اسلوبی و صاف کوشیده است ابعاد عینی و درونی ماجرا با حوادث تاریخی ربط دهد. و گرچه، او نیز به شیوه نویسندگان قبلی گهگاه در مسیر داستان دخالت می‌کند، اما با توجه به سال انتشار کتاب، می‌توان گفت اسلوب وصفی رمان و گردش مرتبط وقایع، پیشرفتی در رمان نویسی ایران صورت داده است.

ع- نیمه راه بهشت

سعید نفیسی ۱۳۳۱ (رقعی، ۲۹۵ صفحه)

این رمان از لحاظ موضوع و طرح داستانی اعتبار خاصی ندارد. اما از نظر افشاگری‌های سیاسی اثری است ممتاز و تا حدودی کم نظیر. سعید نفیسی در نگارش رمان از اطنابات و طول و تفصیل‌های بالزاک مآبانه‌ای سود جسته است، ضمن آن که جز در لحظاتی نتوانسته به تشریح کامل و ظریف روابط جامعه بالزاک نزدیک شود.

داستان در طبقات و سطوح بالای جامعه سال‌های نگارش اثر جریان دارد. نام آدم‌های متعدد آن یا ترجمه به معنی و حروف درهم شده نام‌های واقعی سیاستمداران و متنفذان روز است، یا کلماتی ساخته شده بر وزن آن نام‌هاست. بنابر این با کمی دقت می‌توان هویت واقعی بازیگران صحنه را تشخیص داد. مثلاً فرازجوی (فرود)، روشن سفید بخت (نیر سعیدی)، دکتر

طیپی (دکتر طاهری)، الک بدنی (ملک مدنی)، دکتر ادبار (دکتر اقبال)، علی اکبر دیپلماسی (علی اکبر سیاسی)، سید عنعناتی (سید ضیاء)، بالارو (ساعد)، باتنگان (بازرگان)، اختلاج (ابتهاج)، مسواک زاده (مصباح زاده)، روانگاه فاسد (جهانشاه صالح)، بدپوز خوش کیش، عورتگر (صورتگر)، خسیل الکی (خلیل ملکی)، سپهبد زرمندی (سپهبد احمدی) همه از شخصیت‌های معروف عصرند. بیشتر صحنه‌های کتاب را ضیافت‌های مجلل، یا مجالس خصوصی مردم بالای جامعه از جمله فراماسون‌ها تشکیل می‌دهد. مردمی که بهشت موعودشان فلان کشور خارجی است و به سوی سرزمین معبود سلوک می‌کنند. نویسندگان اطلاعات خود را از چگونگی محیط رشد، تربیت، ترقی و نیل آدم‌ها به مناصب عالی و شبکه روابط فاسد آنان ارائه می‌دهد: روزگاری که تعیین وکیلان و وزیران با سفارش و تصویب سفارتخانه‌های خارجی، یا بر اثر مواضعه و تبانی عوامل ذی نفوذ و صاحبان امتیازات مادی انجام می‌گیرد. اعمال این قدرت بی مهار به آنجا می‌کشد که چون بستنی فروش محله بی اختیار چشم در چشم یکی از متنفذان دوخته، به جایی می‌افتد که عرب نی می‌اندازد. و بدین ترتیب ارزش رمان نفیسی در سندیت بخشیدن به افسانه‌هایی است که در افواه عوام بود، اما هیچ کس بدان وزنی نمی‌نهاد.

۷- چشم‌هایش

بزرگ علوی ۱۳۳۱ (رقعی، ۲۸۷ صفحه)

استاد «ماکان» نقاش بزرگ که یکی از مبارزان علیه دیکتاتوری رضاخان بوده، در تبعید درمی‌گذرد. جزو آثار باقی مانده او پرده‌ای است به نام «چشم‌هایش». چشم‌های زنی که گویا رازی را در خود پنهان کرده است. راوی داستان که ناظم مدرسه و نمایشگاه نقاشی است دچار کنجکاوی سوزانی است که راز این چشم‌ها را دریابد. بنابراین سعی می‌کند «مدل» را یافته و درباره ارتباطش با استاد ازاو بپرسد. پس از چند سال، ناظم مدل را می‌یابد و در خانه مجلل او با هم به گفتگو می‌نشینند. زن می‌گوید که دختر خاندان متعینی بوده که به خاطر زیبایی‌اش توجه مردان بسیاری را جلب می‌کرده است. اما مردان و عشق بازیچه او بوده‌اند. تنها در برخورد با استاد کسی را می‌یابد که اساساً توجهی به جمال و جاذبه وی ندارد. زن برای جلب توجه استاد در تهران و اروپا با تشکیلات مخفی که زیر نظر استاد است همکاری می‌کند، تا سرانجام به وی نزدیک می‌شود. اما استاد نه فداکاری او را جدی می‌گیرد و نه پی به کنه احساسات و عواطفش می‌برد. در عوض در برابر او، و بخصوص از چشم‌هایش هراسی گنگ ابراز می‌کند. در پایان استاد گرفتار پلیس می‌شود، و زن پیشنهاد ازدواج رئیس شهربانی را، که یکی از خواستاران قدیمی اوست، می‌پذیرد به شرط آن که استاد از مرگ نجاتیابد. استاد به تبعید می‌رود و البته هیچگاه از فداکاری زن آگاه نمی‌شود. او تمام حسیات و تلقیات خود را در قبال زن در پرده‌ای به نام «چشم‌هایش» به یادگار نهاده

است. در این چشم‌ها بطور کل زنی مرموز، اما به هر حال دمدمی مزاج و هوسباز و خطرناک متجلی است: زن می‌داند که استاد هیچگاه به ژرفای روح او پی نبرده و این چشم‌ها از آن ا و نیست.

بزرگ علوی در این رمان روش استعمال و استشهاد را به کار برده، روشی که چند اثر دیگر او را نیز شکل داده است. این شیوه بیشتر در ادبیات پلیسی معمول است. یعنی کنار هم نهادن قطعات منفصل یک ماجرای از دست رفته و ایجاد یک طرح کلی از آن ماجرا به حدس و قرینه. بدین ترتیب یک واقعه گذشته به کمک بازمانده‌های آن نوسازی می‌شود. اشارات تاریخی بزرگ علوی نیز بحث‌ها برانگیخته: استاد ماکان گاهی شبیه کمال الملک است. رییس شهربانی، سخت به «آیرم» شباهت دارد. اما هیچکدام دقیقاً الگوی واقعی شان نیستند. این کار فقط برای خلق فضا انجام شده است. نثر منظم و سیال نویسنده در قیاس با معاصرانش بسی امروزی می‌نماید. این کتاب از آثار معدود فارسی است که در مرکز آن یک زن با تمام عواطف و ارتعاشات روانی و ذهنی قرار گرفته است.

۸- آفت

حسینقلی مستعان ۱۳۳۶-۱۳۳۰

(این رمان به صورت پاورقی در بالغ بر ۳۰۰ شماره مجله تهران مصور منتشر شده است) ۳

سال‌های پس از جنگ جهانی اول است. آقا بالاخان جوان خوشرو و خوش بنیه که در فرنگستان تحصیلات نظامی کرده با زن فرنگی‌اش (ماریونا) به ایران باز می‌گردد، و در قشون با درجه سرتیپی استخدام می‌شود. طبع هوسباز آقا بالاخان در اولین روزهای بازگشت او را به دام عشق «فروغ» نامزد دوران کودکی‌اش که دختری شیطان و طناز و عشوه گر است می‌اندازد. در حالی که مادر و خواهرش علیه عروس بیگانه جادو و جنبل می‌کنند آقا بالاخان خود نیز در می‌گلتد و در جریان توطئه‌ها چند تن (دو جوان ژینگولوی فامیل - یک مامور - یک تأمینات - پسر وزیر جنگ - یک رمال و یک فاحشه) را به قتل می‌رساند، بی آن که دم به تله بدهد. البته خود او نیز ناگزیر دچار آلودگی‌های دیگری می‌شود. سیفلیس می‌گیرد، یا می‌کوشد همسر شرعی خود را به آغوش وزیر جنگ وقت بیندازد. سرانجام ماریونا از او طلاق می‌گیرد و با دختر خردسالش (زیبا) به اروپا می‌رود و آقا بالاخان با فروغ ازدواج می‌کند.

اما این موفقیت مشکل تازه‌ای آفریده است. آقابالاخان فریفته (نشاط) خواهر فروغ شده است تا آنجا که در پی این سودا عشق نخستین خود (فروغ) را نیز به قتل می‌رساند. این بار نشاط که از ماجرا بو برده او را از خود می‌راند و یگانه دختر خواهر مقتولش (فروغ کوچک) را نیز نزد خویش نگه می‌دارد و با مرد دیگری ازدواج می‌کند.

آقابالاخان که سرش به سنگ خورده سعی می‌کند به نیروی محبت دختر کوچکش خود را اصلاح کند. در این میان دختر زیبایی به نام اقدس که از ماجراهای آقابالاخان آگاه است تصمیم می‌گیرد او را به راه سلامت هدایت کند، و همسرش می‌شود. اما ورق برگشته است. شب عروسی آن‌ها مرگ فروغ کوچک جشن را به عزا مبدل می‌کند، و چند روز بعد آقابالاخان به اتهام اختلاس در وزارت جنگ به محاکمه کشیده می‌شود. خانه و اثاثش را برای پرداخت قروضش می‌فروشد و خود به پرورش سگ‌ها می‌پردازد. معه‌ها این خوشبختی کوچک نیز خود را از او دریغ می‌کند. بیماری سیفلیس عود می‌کند و اقدس همسرش فریب جوانی از خویشان را می‌خورد. آقابالاخان زنش و فاسق او را در بستر کامجویی شان می‌کشد و در محاکمه نیز تبرئه می‌شود.

سال‌ها می‌گذرد، آقابالاخان بیمار، رنجور، الکلی و تریاکی است و تنها امید او بازگشت همسر اولش ماریونا و دختر جوانش زیبا است. اما به نامه‌های التماس آمیز او جوابی داده نمی‌شود. از آن سو، سرانجام نفوذ دختر جوان مادر را وادار به تمکین می‌کند، منتهی نامه‌ای که باید خبر خوش را به آقابالاخان بدهد به عللی به دستش نمی‌رسد، بالاخره شبی که در بستر مرگ با کابوس قربانیانش محسوس است، زن و فرزند به بالین او می‌رسند. آقابالاخان از مرض قلبی مرده است. به طور کلی نویسنده در نقاشی مدارهای تباه و تیره جامعه‌ای که بر محور سودجویی و کامروایی می‌چرخد موفق بوده است. گرچه آفتی که ریشه‌های این نظام را پوسانده، هیچگاه تجزیه و تحلیل نشده، ولی عوارض آن که روابط انسانی، اداری، تربیتی و سیاسی طاعون زده است با نمونه‌های فراوان و به طرزی مقنع پیش چشم خواننده گسترده است. جبرگرایی نویسنده و برداشت‌های رومانتیکی که دارد آدم‌ها را علی‌الاصول محکوم سرنوشت نشان می‌دهد، شاید هم نوعی بینش تحصلی در این داستان یافت شود، اما اگر به عمق و انگیزه اساسی این اعمال ننگریم، شکل ظاهری آن جز سرنوشتی کور نیست که نویسنده با تسلط و آب و تاب بروزهای آن (یعنی سلسله‌ای از حرکتهای خشن و تب‌آلوده) را روایت کرده است.

۹- یکلیا و تنهایی او

تقی مدرسی ۱۳۳۴ (رقعی، ۱۵۳ صفحه)

داستان که بر مبنای روایات عهد عتیق ساخته شده، در اسرائیل کهن می‌گذرد. یکلیا دختر پادشاه اورشلیم که خود را به عشق چوپانی تسلیم کرده است، با افتضاح مرسوم از شهر طرد شده و اینک تنها و بهت زده در کنار رود باستانی «ابانه» پرسه

می‌زند. غروب هنگام شیطان به سراغ او می‌آید و به مثابه دوستی جهان دیده، برای دل‌داریش قصه می‌گوید. قصه برخورد خدا و شیطان بر سر مخلوق:

«میکاه» پادشاه باستانی اورشلیم، با نیک بختی و عزت روزگار می‌گذراند و خداوند (یهوه) حامی اوست. عازار پسر میکاه که از جنگی پیروزمندانه بازگشته در ضمن غنیمت‌های جنگی، زنی فتان به همراه دارد به نام تامار. عامه عقیده دارند که تامار فرستاده شیطان است. علیرغم هشدارها و اخطارهای کاهنان، پادشاه که دل در گروی عشق تامار نهاده او را به شهر خدا می‌پذیرد. تامار بر پادشاه و پسرش، عمویش و خلاصه بر همه پیرامونیان نفوذی عمیق و مشوش کننده دارد. یهوه به نشانه خشم خود توفان و بیماری را به سراغ اورشلیم می‌فرستد. مردم نیز از پادشاه تقاضای اخراج تامارا را دارند. میکاه، در این دوراهی تردید، زمانی چند مقاومت می‌کند، اما سرانجام حس وظیفه بر او غالب می‌آید و تامارا را از شهر بیرون می‌کند، توفان فرو می‌نشیند، روح یهوه شاه را فرا می‌گیرد و مردم به او درود می‌فرستند. او همان پادشاه محبوب گذشته است. مظهر خیرات است و تاریخ نویس شرح مناقب شرا می‌نویسد. لکن در درون او چیزی شکسته ست. او یکبار عشق خاکی را شناخته اما گویی شادی واقعی با ایمان به خداوند منافات دارد. او همه چیز را خود کشته، و اینک در برابرش آینده‌ای از تلخی و انزوا گسترده است. نه پادشاه که همه پیرامونیان، پس از دیدن تامارا، اطمینان به نفس را از دست داده‌اند. شیطان نتیجه می‌گیرد که زمین و لذت‌هایش انسان را فراموش کرده، زیبایی را کنار نهاده، و عقل متوسط - عقل گدایان روح - بر آن حاکم است. آری بشر دچار تنهایی و ترس است. و این مشیت الهی است.

نثر تقی مدرسی در این کتاب، شفاف و زلال است و توصیفات تابلو مانند شاعرانه و رنگینی دارد که گویی عطری کهن از آن برمی‌خیزد. این گونه نثر که از ترجمه کتاب مقدس برداشت شده، به روزگار نگارش «یکلیا» کم سابقه بوده و بدنبال توفیق آن بسیار مورد تقلید قرار گرفته است. ۴

۱۰- مدیر مدرسه

جلال آل احمد ۱۳۳۷ (جیبی، ۱۷۰ صفحه)

معلمی دلزده از تدریس، مدیر مدرسه تازه سازی در حومه شهر می‌شود. در چند فصل کوتاه و فشرده با موقعیت مدرسه، ناظم و آموزگاران، وضع کلی شاگردان و اولیای اطفال آشنا می‌شویم. معلم کلاس چهار هیكل مدیر کلی دارد و پر سر و صداست. معلم کلاس سوم افکار سیاسی دارد. معلم کلاس اول قیافه میرزا بنویس‌ها را دارد. معلم کلاس پنجم ژيگولوست. ناظم همه کاره مدرسه است. بچه‌ها بیشترشان از خانواده باغبان و میراب هستند. در ضمن اشاراتی در لفافه‌ها را به هوای سال و روزگار

حدیث، رهنمون می‌شود. بهر حال، مدیر ترجیح می‌دهد از قضایا کنار بماند و اختیار کار را به دست ناظم بسپارد که «هم مرد عمل است و هم هدفی دارد.» اما مجبور است که در چند مورد راساً دخالت کند. مثلاً تماس با انجمن محلی برای «گدایی کفش و کلاه برای بچه‌های مردم». این چنین است که مدیر شاهد ساکت وقایع است اما در دلش جنگی برپاست. او پیوسته درباره خودش قضاوت می‌کند، و وسوسه استعفاء رهایش نمی‌کند. وقتی معلم کلاس سوم را میگیرند مدیر از خود می‌پرسد که چه کاری از دستش بر می‌آید. روزی که معلم خوش هیكل کلاس چهارم زیر ماشین می‌رود، مدیر در بیمارستان بالای هیكل درهم شکسته او، برای نخستین بار اختیار از کف می‌نهد و چشمه‌ای از منش عصبی خود را نشان می‌دهد، به راستی آقا مدیر چه کاره است؟ در واقع او کارهایی جزیی صورت داده است: تنبیه بدنی را غدغن کرده، معلم زن به مدرسه «عزب اغلی‌ها» راه نداده، یا اختیار انجمن خانه و مدرسه را به دست ناظم سپرده تا به کمک تدریس خصوصی بتواند کمک هزینه‌ای به دست آورد.

حالت عصبی مدیر و لحن پرتنش او در طول حدیثش بالا می‌گیرد، سرانجام در اواخر سال تحصیلی واقعه‌ای ظرف شکیبایی‌اش را سرریز می‌کند. پدر و مادری به دفتر مدرسه می‌آیند و با هتاک و داد و بیداد شکایت می‌کنند که ناموس پسرشان را یکی از همکلاسی‌ها لکه دار کرده است. بین مدیر و پدر طفل برخورد و فحاشی تندی در می‌گیرد مدیر که حسابی از کوره در رفته پسرک فاعل را صدا می‌کند و جلوی صف بچه‌ها به قصد کشت او را می‌زند. اما وقتی خشمش تخفیف یافت پشیمان می‌شود «خیال می‌کنی با این کتک کاری‌ها یک درد بزرگ را دوا می‌کنی؟... آدم بردارد پایین تنه بچه خودش را بگذارد سر گذر که کلاتر محل و پزشک معاینه کنند تا چه چیز محقق شود؟ تا پرونده درست کنند؟ برای چه و برای که؟ که مدیر مدرسه را از نان خوردن بیندازند؟ برای این کار احتیاجی به پرونده ناموسی نیست، یک داس و چکش زیر عکس‌های مقابر هخامنشی کافی است.»

پسرک فاعل که بدطوری کتک خورده خانواده بانفوذی دارد. مدیر را به بازپرسی احضار می‌کنند. مدیر سرانجام کسی را یافته که به حرفش گوش کند. به عنوان مدافعات ماحصل حرفهایش را روی کاغذ می‌آورد که «با همه چرندی هر وزیر فرهنگی می‌توانست با آن یک برنامه هفت ساله برای کارش درست کند» و می‌رود به دادسرا. اما بازپرس از او عذر می‌خواهد و می‌گوید قضیه کوچکی بوده و حل شده...

واپسین امید مدیر بر باد رفته است، هما نجا استعفایش را می‌نویسد و به نام یکی از همکلاسان پخته‌اش که تازه رئیس فرهنگ شده پست می‌کند.

در باره اسلوب نثری آل احمد در فصل قصه نویسی سخن گفتیم.

۱۱- شوهر آهو خانم

علی محمد افغانی ۱۳۴۰ (وزیری، ۸۶۳ صفحه)

ماجرا در شهر کرمانشاه از سال ۱۳۱۳ آغاز می‌شود و تا حوالی سال ۱۳۲۰ یعنی ورود متفقین به ایران ادامه می‌یابد. سید میران سرابی مردی در حدود ۵۰ ساله، کاسبکاری نسبتاً متمکن، با اصول و معتقدات مذهبی، اما آزاده و خیر، رئیس صنف خباز، شوهر کدبانویی زحمتکش و مهربان و بردبار (آهو خانم) و پدر چهار فرزند داشت. این زندگی آرام را ورود زنی به هم می‌زند. روزی در دکان سید میران با زن جوانی (هما) که به خرید نان آمده آشنا می‌شود. این زن که وجاهت و طنازی خیره کننده‌ای دارد، از همان آغاز بر سید میران تأثیر می‌گذارد. هما می‌گوید که شوهرش او را سه طلاقه کرده، فرزندانش را از او گرفته و از خانه بیرونش کرده است. سید میران در پرتو حسی که خود آن را نوع دوستی می‌انگارد، هما را موقتاً به خانه خود می‌آورد و جایی به او می‌دهد. طبعاً آهو خانم نیز شکی در حسن نیت شوهر محبوبش ندارد و با ملاطفت از زن ناشناس استقبال می‌کند. ولی دیری نمی‌پاید که ماجرا رنگ دیگری می‌گیرد. نفوذ هما بر سید میران بیشتر می‌شود و آهو خانم به طور مبهم حس خطر می‌کند. سرانجام سید میران به بهانه بستن دهان بدگویان هما را به عقد خود در می‌آورد. کم کم هما حقوقی بیشتر از آهو خانم به دست می‌آورد. بین دو هوسا بر خوردهایی روی می‌دهد. سلطه خشم و شهوت، سید میران را وادار می‌کند که زن بزرگش را به طور مرگباری کتک بزند و همه روابط زناشویی را با او قطع کند. دورانی خوابناک و لذت بخش برای سید میران آغاز می‌شود. در برابر چشمان متعجب و گاه فضول همسایگان، همکاران، فرزندان و بخصوص دیدگان غمناک و مبهوت آهو خانم، سید چون گنجشکی که افسون مار است به همه هوس‌های هما تن در می‌دهد. عشق پیری او را هر چه شیداتر، تک روتر و تسلیم‌تر کرده است. سید به کار و کاسبی‌اش نمی‌رسد، با هما شراب می‌خورد، اجازه می‌دهد که او لباس‌های هوس انگیز بپوشد و به خیابان برود. به تدریج ثروتش را به شکل هدایای گوناگون به پای هما می‌ریزد. گرچه هما برای کسب هر کدام از این امتیازات ابتدا در برابر اعتراض شدید شوهرش، هوویش و حتی دیگر آشنایان قرار می‌گیرد، ولی برنده نهایی اوست که سلاح دولبه هوش و جمال را با قدرت به کار می‌برد. «آهو خانم» در تمام مدت با سکوت و حسرت شاهد اندوهناک ویرانی شوهر و آینده کودکان خویش است. او و هما دو روی سکه زن ایرانی هستند که در عین حال از نظر بی‌پناهی و بی‌آتیه بود نبا هم وجه مشترک دارند، یعنی تا وقتی عزیزند که آب و رنگی دارند و در دل شوهر جا می‌گیرند.

در فصول پایان کتاب سید میران که تقریباً همه چیزش را از دست داده خانه و دکانش را نیز حراج می‌کند، سهمی برای بچه‌ها و آهو خانم (که فعلاً دور از خانه به حال قهر به سر می‌برد) می‌گذارد و با هما به قصد سفری بی بازگشت به گاراژ می‌روند. آهو خانم از ماجرا آگاه می‌شود، یکباره از پوسته انفعالی‌اش بدر می‌آید، خود را به گاراژ می‌رساند و سید میران را با آبروریزی به خانه می‌برد. سید میران منتظر است که هما نیز به دنبال او به خانه بیاید، ولی به او خبر می‌دهند که هما باز نخواهد گشت، هما با راننده اتومبیل که یکی از عشاق سابق اوست شهر را ترک کرده و به دنبال سرنوشت دیگری رفته است. در این فرصت وضعی که بارها عقل سید میران به او تلقین می‌کرد، اما عشقش به هما مانع بود، خود به خود پدید آمده است. هما رفته است و سید میران باید بار یک زندگی در هم شکسته را با کمک آهو خانم که همچنان مهربان و وفادار است به دوش کشد.

گرچه این رمان گهگاه دستخوش اطناب ملال آوری است و بخصوص گفتگوها زیر تأثیر رمان نویسان اروپایی قرن ۱۹ آمیخته با اساطیر و احادیث غرب و شرق است، و اغلب در حد معلومات گویندگان نیست؛ اما در ضمن نویسنده در چند خط اصلی موفق بوده است:

- سه قهرمان اصلی کتاب کاملاً برای خواننده آشنا و موجه هستند؛ این اطناب حداقل نکته ناشناسی در آدمهای رمان باقی نگذاشته، آنها کاملاً زنده با گوشت و پوست و حس وجود دارند.

- در لابلای داستان چشم انداز گویایی از زندگی و تاریخ کشور را در یک شهرستان در زمان سال‌های اثر ترسیم کرده است. در حاشیه حوادثی که بر قهرمانان اصلی می‌گذرد، ماجرای تغییر لباس و کلاه، کشف حجاب، برخوردهای صنفی، انتخابات، نظام اداری و حکومتی، رابطه شهر و روستا و سلسله روابط مردم با قدرت جابرانه مستقر کشف و روشن شده است.

- آهو خانم در واقع غمنامه زن ایرانی است. و سند محکومیت سرنوشتی که در سال‌های روایت شده برای زنان وجود داشته است.

۱۲- سنگ صبور

صادق چوبک ۱۳۴۵ (رقعی، ۴۰۰ صفحه)

شیوه نقل داستان، حدیث نفس آدم‌های کتاب است در ذهن خود. این التزام ساخت مشکلی را بر نویسنده تحمیل کرده و در عین حال بیان او را به قلمرو مطلوب و تخصصی‌اش رهنمون شده است. هر یک از آدم‌ها می‌توانند با آزادی کامل حرف بزنند (چون در خاطرشان حرف می‌زنند) اما هر یک از آدم‌ها مکلفند زبانی کاملاً مستقل (با لغات و کلمات طرد شده) و

مسائلی متناسب با سجایاشان داشته باشند. صادق چوبک از پس این مشکل به درستی برآمده و یکی از رمان‌های استادانه ادبیات فارسی را پرداخته است.

داستان در شیراز می‌گذرد. حدود سال ۱۳۱۲. در خانه‌ای همسایه داری. گفتیم که داستان حدیث نفس مستأجران است. مستأجر نخست، احمد آقا، روشنفکری است با تلخ نگری و ذهنیت گرایی روشنفکران روزگارش، که طبعاً از هر اقدام عملی معذور است. احمد آقا در کنج اتاقش با عنکبوتی که به او «آقا مولوچ» نام داده بحث می‌کند و اغلب درباره وسوسه‌ها، دشواری‌ها و وظایف یک «نویسنده گداها».

مستأجر دیگر «گوهر» زن جوانی است که برای عماش خود و پسر خردسالش «کاکل زری» تن فروشی می‌کند. گوهر در گذشته همسر حاجی متمکنی بوده است. روزی در شاهچراغ آرنج زائری به بینی کودک می‌خورد و او خون دماغ می‌شود. این پیش آمد، با تلقین و تفتین هووهای گوهر، یعنی اثبات حرامزادگی کودک. پس حاجی زن را طلاق می‌دهد و او را با فرزندش از خانه بیرون می‌کند. گوهر احمد آقا را دوست دارد و احمد آقا نیز ضمن آن که گاه گذار از وصال او تمتعی می‌برد به او و کودکش علاقمند است اما هیچگاه نمی‌تواند تصمیم گیرد و برای نجات آن‌ها با گوهر ازدواج کند. ما حدیث نفس گوهر را در کتاب نداریم. ظاهراً داستان از جایی شروع می‌شود که او به قتل رسیده، در عوض ذهنیات کاکل زری را داریم که با زبان طفلانه و لهجه شیرازی قصه مشتریان هر شبه مادرش را با منطق ساده خود توجیه و تفسیر می‌کند.

مستأجر دیگر «بلقیس» زنی است زشت رو و حشری که شوهرش عین است. بلقیس عاشق احمد آقا است و گوهر و پسرش را مانع اصلی در راه وصال محبوب می‌بیند و از آن‌ها نفرت دارد. آخرین مستأجر «جهان سلطان» پیرزنی است افلیج که روی لگن نشسته و همسایه‌ها (بیشتر گوهر) گاهی لقمه نانی به او می‌دهند و زیرش را تمیز می‌کنند. پیرزن در رویای خویش خاطره زیارت اماکن مقدس را دوره می‌کند و انتظار نجات‌دهنده‌ای را می‌کشد.

در بیرون از خانه نیز با اوضاع اجتماعی شیراز و با ذهنیات «سیف القلم» (قاتل معروف روسپیان) آشنا می‌شویم. و از این دریچه است که می‌بینیم گوهر چگونه به وسیله سیف‌القلم با طرزی فجیع مسموم و مقتول می‌شود.

پی‌آیند این وضع تنها ماندن کاکل زری و مرگ جهان سلطان است. کاکل زری نیز مورد تجاوز قرار می‌گیرد و سپس در حوض آب خفه می‌شود. و احمد آقا که بی تصمیمی، تزلزل و ضعف نفس خود را مسبب این وقایع می‌داند، در انزوای هدیان بارش گاه با بازپرس محاجه‌ای خیالی - واقعی دارد، گاه شاهنامه می‌خواند و می‌گرید، یا با بلقیس هم‌آغوشی می‌کند.

در قسمت آخر رمان نمایشنامه‌ای داریم که موضوع کلی آن در بحث‌های احمدآقا و آقا مولوچ مطرح شده: نمایشنامه‌ای در باره خلقت انسان اولین، که حاوی فلسفه نویسنده نسبت به سرنوشت آدمی است.

از بابت اسلوب نگارش این رمان باید گفت که یکی از مشکل‌ترین ساخت‌های ادبی مورد آزمون قرار گرفته است. حداقل شش نوع زبان و لحن برای این داستان ساخته شده؛ به علاوه در استخدام لغات و تصاویر، اصطلاحات خاص زمان اثر در نظر گرفته شده یعنی هیچ لغت و تعبیری ساخت سال‌های بعد در آن راه ندارد. جریان‌های ذهنی اگر چه ظاهراً بی نظم می‌نماید ولی در آخر کتاب به خوبی همدیگر را تکمیل می‌کنند، و قصه با تمام ابعاد فاجعه آسایش در برابر ما قدم می‌افرازد. در این جا یک بار دیگر شاهد خونسردی تحسین‌انگیز صادق چوبک هستیم. کتاب خواننده را خون به دل می‌کند. اما نویسنده کاملاً خویشتن دار است. چرا که علی‌الظاهر او فقط ذهنیات چند آدم را گزارش کرده است.

۱۳- سفر شب

بهمن شعله ور ۱۳۴۵ (رقعی، ۲۴۱ صفحه)

سفر شب بازگوی سیر آرمان‌های جوانی و سر به سنگ خوردن گروهی بچه محل است (مقصود بک - میدان تجریش و...) حدیث چند روشنفکر و چند یکه بزن. فضای اثر یادآور سال‌های قبل از ۱۳۴۰ است. آغاز رهایی روحی از ناکامی‌های سیاسی. روشنفکر از کسوت نزار و درمانده‌اش درآمد، کوهنورد و مشت زن و رفیق لات‌هاست. در عوض دعاوی بزرگش را عمداً به فراموشی می‌سپارد و گرد خوشی‌های بیچارانه تن می‌گردد.

در طول این سفر - سفر شب - با این حال، قضایا به عاقبت تاریکی می‌انجامد. دانشجوی سال آخر پزشکی در عین سلامت و نیرومندی خودکشی می‌کند. لات جوانمرد به دست پلیس اعدام می‌شود و راوی اثر (هومر) به بهانه تحصیل خود را به امریکا می‌اندازد و یک آنارشی روحی را می‌پذیرد. سیری از هاملت تا امیر ارسلان و بهلول.

رمان به صورت فصل‌های پراکنده، تک گویی، حدیث نفس و محاکات در فضایی آشفته پرداخت شده و از بابت تدارک یک زبان ذهنی قابل تعمق است. از سویی به طور مستقل آینه‌ای از وضع روحی جوانان و چشم انداز اجتماعی آن ایام به دست می‌دهد: مشروب خواری مدام، شاخ و شانه کشی، بحث‌های روشنفکری، همه و همه در صحنه اماکن تفریح عمومی. راوی اثر که داعیه تعالی داشت در پایان تسلیم وضع موجود شده و از همان پدری تقلید می‌کند که همواره مورد انتقادش قرار داده بود: « یک نیمچه فیلسوف هیچکاره و همه کاره و کله پاچه خور و زن دوست عین پدر».

به قول منتقدی که به نسل پیشتر تعلق دارد: «سفر شب ادای یک ادیسه مسکین هم هست. نه به جستجوی هویت خوی شکه به قصد سر در آوردن از هرزآب بهلولی. نقطه شروعش اشربه خواری و نزول اجلال به «قلعه» و نقطه ختامش «رومسخرگی پیشه کن» و نزول اجلال دیگری به این قلعه بزرگ‌تر، غمنامه نسل جوان‌تری است که در کلاس‌های ابتر ما درس خوانده اند، به پوچی...» ۵

در آخرین فصل کتاب که آشفته‌گی به متنها درجه می‌رسد، «هومر» نیمه مجنون خود را در جلد فاتحی، پیمبری و دیوانه کبیری که وارد «مدینه» امروز شده می‌بیند و به پرسش‌های یک خبرنگار پنداری از قول همه بزرگان ریز و درشت تاریخ پاسخ می‌دهد. در همین جاست که به رای العین مشاهده می‌کنیم «سفر شب» اگر از تولدی نشان دارد از مرگی هم خبر می‌دهد. آن نسل خوشفکر، بی‌امید، شوخ و هرج و مرج زده (که در آثار بهرام صادقی نیز چهره می‌نماید) در تاریکی گم شده است؛ و یادگار او را فقط در قیافه برخی بازماندگان می‌بینیم، و نه ادامه‌اش را در نسل بعدی.

۱۴- طوطی

زکریا هاشمی ۱۳۴۸ (رقعی، ۴۰۵ صفحه)

فصل‌های رمان ماجراهای یکنواخت و مشابه یک نفر یکه بزن «چیز فهم» و صاحب هیجانات عاطفی را به رشته تحریر در می‌آورد. یکه بزن (هاشم) به همراه رفیق همپالکی‌اش (بهروز) دور تسلسلی از خانه، میخانه، روسپی خانه را می‌پیمایند. اما در این سیر شتاب ناک، و ماجراهایی که در پی هم از سیاه مستی و دعوای هرز مرض و عشق‌بازی‌های سیری ناپذیر، در خیابان‌های آخر شب، کافه‌های پست، یا خانه‌های شهر نو ردیف می‌شوند چیزی زنده هم هست: یک تماشای سطحی از تیره روزی‌های اعماق. سطحی از این بابت که خود رمان نیز داعیه تحلیل و تعمق ندارد. حتی ما هیچ چیز از گذشته آدم‌های کتاب نمی‌دانیم و نخواهیم دانست. در فرصتی از رمان با اینان ملاقات می‌کنیم، در بخار می و گیجی بی‌خوابی، چهره‌های مبهمی می‌بینیم و بعد نزدیک سپیده دم، خداحافظ! آن چه برای نویسنده طوطی اهمیت دارد عمل است و تحرک. یک تحرک دیوانه وار به طرف جنون. یک جهش بلند به سوی نابودی و نسیان. در واقع این روانشناسی حاصل گذشته‌ای است که ناخودآگاه قهرمانان از یادآوری آن ابا دارند. نمی‌توان این گذشته را تخمین زد اما نمی‌توان بدان فکر نکرد. این که دو نفر آدم کتاب «انگل، و مثل کرم خاکی که توی لجن بیفتند»، این چنین آلودگی‌های اعماق را به هم می‌زنند، و این چنین سودای مستی و هم‌آغوشی و فراموشی دارند، این که چرا دیگران این همه به قبول دعوت مجادله یا معاشقه حاضر یراقتند - جز با اشاراتی - هیچ گاه در داستان توجیه نمی‌شود. آنقدر هست که تکرار یکسان ماجراها، در انتها داستان را به سهولت خواب

نزدیک می‌کند و به راستی سهولت می‌خواری‌های عظیم، معاشقات جنون آسا و جدال‌های پیروزمندانه سهولتی است که از منطق رویا یا خودفریبی برمی‌خیزد.

جاذبه کتاب از سویی در گزارش روشن قواعد حیات در محلات پست، توصیف چهره‌های نیمه تاریک راندگان و گردش زندگی در عشرت خانه‌های آلوده است؛ و از سویی در گفتگوهای ریزبافت و کاملاً خونداری است که بر گرد مسائل مبتذل شکل می‌گیرد. گفتگوهایی که در این جهان بی‌فردا و بی‌امید، تماماً میان یک‌ه‌زن‌ها، روسپیان و گاه مأموران نظم روی می‌دهد.

۱۵- سووشون

سیمین دانشور ۱۳۴۸ (رقعی، ۳۰۳ صفحه)

داستان با جشن عقدکنان دختر حاکم آغاز می‌شود. شیراز در سال‌های آغاز جنگ دوم جهانی. جنوب ایران، منطقه‌ای که در آن انگلیس‌ها سنت و سابقه اعمال نفوذ داشته‌اند و اینک دوباره در آن صفحات ظاهر شده‌اند، و قشون پیاده کرده‌اند. میان مدعوین این مهمانی، بسیاری از آدم‌های مهم رمان را می‌شناسیم:

زری، زن جوان تحصیل کرده شهرستانی، با حس و عاطفه، مهربان و مسالمت‌جو. که بزرگترین هم و غمش حفظ خانواده کوچک خود در مقابل تندبادی است که وزیدن گرفته است. زری قدرت مشاهده دقیقی دارد و ما اغلب صحنه‌های حساس را از نگاه او می‌بینیم.

یوسف، شوهر زری، مالکی عصبانی مزاج و خوش قلب. کسی که حاضر نیست محصول املاکش را به قشون بیگانه بفروشد. بخصوص که اینک نشانه‌های قحطی نیز در منطقه بروز کرده است. مردی صریح اللهجه که بر ارزش‌های بومی متکی است.

مسترزینگر، جاسوس سابق انگلیس که پرده از رخسار اصلی‌اش برگرفته است.

مک ماهون، ایرلندی شاعری که از میان مهمانان اجنبی سیمایی آگاه و دوست داشتنی نشان می‌دهد.

ابوالقاسم خان، برادر یوسف، مزدوری که بر عکس برادر راه ترقی و صلاح را در سیاست بازی و همکاری با نیروهای حاکم می‌بیند.

عزت‌الدوله، پیرزن اشرافی بد چشم، بد قلب، پرمدها و کینه توزی که روزگاری خواستار زری برای فرزند عزیز کرده‌اش بوده است.

در فصل بعدی کتاب بقیه آدم‌های مهم داستان را هم خواهیم شناخت: خانم فاطمه خواهر بزرگ یوسف. عاقله زنی با همان صراحت لهجه یوسف، و البته عامی‌تر و حسی‌تر. که خیال دارد به عتبات برود و در جوار قبر مادرش مقیم شود. و بعد کودکان زری و از جمله پسر بزرگش خسرو.

در این میان فضای سیاسی پیچیده‌تر و حادثه‌تر می‌شود. قشون بیگانه آذوقه می‌خرد و باز هم به آذوقه بیشتری نیازمند است و این امر در جنوب قحطی تولید کرده است. مقامات دولت در منطقه آلت فعلی بیش نیستند، ایلات نیز هر کدام به داعیه‌ای سر به شورش برداشته وضع را آشفته‌تر کرده‌اند. یوسف و گروهی از همفکرانش می‌کوشند ایلات را به وضع خطر کشور متوجه کنند. اینان هم قسم شده‌اند که آذوقه خود را فقط برای مصرف مردم بفروشند.

بخش‌های بعدی کتاب که با هوشیاری تدوین شده روابط نیروهای متخاصم را هر چه روشن‌تر می‌سازد. رقابت مقامات محلی، تنگ نظری‌ها و آرزوهای حقیر، مردم فروشی‌ها و مبارزات، در متن بحرانی که هر دم داغ‌تر می‌شود. در این جا تصویری دو بعدی نیز از شیراز آن روزگار ترسیم می‌شود: شهر باغ‌ها و عرق‌های معطر، شهر بحران‌های قحطی و تنگدستی. در فصول آخر کتاب یوسف که علیرغم هشدارها و اعلام خطرها در حفظ موضع خود سماجت می‌کند، به تیر ناشناسی کشته می‌شود و پاداش یکدندگی و لجاج خود را در سازش نکردن با بیگانگان و عوامل آنها می‌گیرد. آخرین فصل، ماجرای تشییع جنازه یوسف است که به نظر هواداران و همفکران او باید به تظاهرات سیاسی بدل شود. اما این تظاهرات به وسیله ماموران حکومت در هم می‌ریزد و تابوت یوسف در دست‌های زنش و برادرش می‌ماند. کتاب با یادآوری شعری که «مک ماهون» ایرلندی در ارزش استقلال و آزادی سروده به پایان می‌رسد.

«سووشون» در سلوک رمان اجتماعی ایران منزل مهمی محسوب می‌شود. گذشته از توفیقی که نزد خوانندگان یافته، این اولین اثر کامل، در نوع ۶ رمان فارسی است. بینایی و شنوایی نویسنده او را به اکتشاف انگیزه‌های درون در رابطه با عمل برون، در سطح اجتماعی و تاریخی اثرش، رهنمون شده است. او رشته صحنه‌های شلوغ را به کوچک‌ترین بارقه‌ها و نجواهای آهسته و پچ پچ‌های فرو خورده متصل می‌کند؛ آن هم با بیانی هم وصفی و هم حسی که به قول یکی از منتقدان معاصر «برودری دوزی خونین کلمات» است. ۷

نمونه آوردن از سووشون با توجه به تنوع جیب صحنه‌ها و طبایع، و فراوانی حرکت و عمل، کار آسانی نیست. با این حال آن جا که زنان حرف می‌زنند داستان، برق و شعاع دیگری می‌گیرد.

کمال، فرزند یک طایفه بازاری مذهبی با همان محدودیت‌های فضای پرورشی‌اش، در پی آشنایی با خانواده یکی از همکلاسان ناگهان به محیط بی بند و بار اشرافی می‌افتد. در همان آغاز، هوشیاری جوان کمال، او را میان دو رابطه گرفتار می‌بیند: اول خشکه مغزی و محیط بسته خانواده‌اش که در عمق با آزمندی و حرص مادی در آمیخته است. دوم بی بند و باری و لذت طلبی آشنایان جدید و زندگی پر زرق و برق شان که آن نیز محصول حرص‌های مادی و سقوط ارزش‌هاست.

در اثر این برخورد، گر چه ابتدا کمال مقاومتی نشان می‌دهد، ولی از آن جا که ریشه‌های تربیت گذشته‌ای پوک و فاسد است، به تدریج یکایک پایگاه‌های قدیمی را از دست می‌دهد، و مرحله به مرحله تسلیم وضع جدید می‌شود. کمال به صورت زینت المجالس و وسیله تفریح و سرخوشی آشنایان جدید درمی‌آید. با این حال تجربیات و تماشاهای محیط اشراف یک فایده ضمنی دارد، چشم و گوش کمال، حین کشف محرمات، بسیاری ناشناخته‌ها را نیز به تصرف درآورده است. آن جوان بی‌تجربه اینک جلوه‌های زیر و روی اجتماع را تا حدودی می‌شناسد، وانگهی بسیاری از عقده‌هایش را نیز در طول این تجربه جدید گشوده است. این است که در پایان کتاب از هر دو محیط می‌برد و به خانه رفیقی می‌رود که او نیز تنها می‌زید، و در همه این مدت تکیه گاه روحی او بوده، و توانسته بدون وابستگی یا ملاحظه جانب خاصی اوضاع را برایش حل‌جی کند. حال دیگر کمال پا به یک زندگی مستقل گذاشته تا بدون وابستگی به دیگران، بشناسد، مطالعه کند، بداند و در شناخت واقعیت‌های اصلی بکوشد.

موضوع رمان، از کهنه مضمون‌های داستان نویسان ایرانی است. اما جاذبه‌های «درازنای شب» را در واقع عوامل جنبی تشکیل می‌دهد: رنگ‌آمیزی فضا و زمان، نقاشی مناظر زندگی، محیط پرورش، شب‌های عزاداری در محله‌های متوسط و شب‌های عیش و نوش در محله‌های متعین، و نیز برخی لحظات در گفتگوهای جوانان این نسل، از طبقات مختلف.

۱۷- دل کور

ماجرای یک خانواده، ماجرای یک محله در گذر زمان. به همپای تحولی دو گانه: آن چه که در درون رخ می‌دهد و باعث می‌شود که بافت کهن و سنتی خانواده یکسر در هم ریزد، و آن چه که در بیرون، در عرصه اجتماع (و محله) می‌گذرد و خود

به تعبیری عامل اصلی تحول نخستین است. با این همه جهد نویسنده، در قدم اول، بر نقل حکایتی دراز و مرتبط و گیرا بوده است.

قصه در محله قدیمی «درخونگاه» می‌گذرد. ارباب حسن آریان، کاسبی نسبتاً مرفه و خوش قلب و به معنای واقعی «رئیس» که بقول نویسنده «با می و غزل‌های حافظ خوابید و در آرزوی شاعر مرد.» این مرد رئیس خانواده‌ای است به رسم زمانه‌اش پرجمعیت، خانواده علاوه بر مادری زحمتکش و صبور، چند دختر و چند «تیپ» پسر دارد. پسر بزرگ «مختار» جوانی است کودن و قلدر که در آینده یکی از تاجران و زمین داران بزرگ خواهد شد، از «درخونگاه» به «امیرآباد» نقل مکان خواهد کرد تا در این جا به دست آن که خوی (و خون) او را دارد کشته شود. پسر دومی «علی» جوانکی است خودپرست و خودآرا و خودخواه که در آینده معاون وزارتخانه‌ای خواهد شد و از انتساب به خانواده بازاری عار خواهد داشت. پسر سوم «رسول»، محصل درخشان مدرسه رازی، انسان صاف و هوشمندی که صفای قلب و محبت ذاتی (و افراطی‌اش) با محیط پیرامون او وصله‌ای است ناجور؛ با این نقطه ضعف طبعاً سرنوشت او ستمکشی و جنون و انزوا خواهد بود. پسر چهارم «صادق» که در هنگام شروع داستان چهار سال دارد شاهد خاموش زمانه و مطلع داستان ماست. او نیز به اتکای تلاش ابتکاری‌اش، در محیطی که هر کس گلیم خویش بدر می‌برد، بورس خواهد گرفت و در امریکا پزشکی خواهد شد

قصه با نخستین شهادت صادق، خاطره دوردست او، آغاز می‌شود. برادر بزرگ، مختار، به الله لال و نیمه افلیجش گل مریم تجاوز می‌کند و سپس از هول مجازات پدر، به سربازی می‌گریزد. در سربازی نیز مختار با زن دهقانی روی هم می‌ریزد، شوهر زن را می‌کشند و زن از مختار جنینی به شکم می‌گیرد. مختار مدتی بعد با وساطت ریش سفیدها به خانواده پذیرفته می‌شود، از همان آغاز چنان که خوی درشت اوست، قلدری و تجاوز به حقوق دیگران را آغاز می‌کند.

گل مریم از مختار صاحب دختری می‌شود که او را جلوی در خانه یکی از اعیان محله بجا می‌گذارد و سال‌ها از دور شاهد رشد فرزند دلبندش (فرشته) در خانواده بیگانه خواهد بود.

زن دهقان می‌میرد و فرزندش که از مختار به دنیا آورده به نام «کامران» در محله به ولگردی و پادویی بزرگ خواهد شد. رسول آن برادر مهربان در دفاع از خواهر کوچکش، از مختار کتکی می‌خورد که منجر به دیوانگی‌اش می‌شود. رسول از این پس مسخره محله است. او بعدها خودکشی خواهد کرد.

در این میان، با مرگ ارباب حسن، حکومت مختار در خانواده بلامنازع است. او سهم ارثیه دیگران را از طریق مادر ساده دلی که شیفته پسر بیرحم خویش است، رفته رفته تصاحب می‌کند. و آنگاه در یک خط صعودی فرصت طلبی و مال‌اندوزی و زمین بازی، تبدیل می‌شود به حاج مختار آریان. چه غم آن که زن مختار پس از ده شکم زاییدن دیوانه شود و بمیرد. نسلی می‌گذرد و بچه‌ها بزرگ می‌شوند. طبایع متلون فرزندان این کاسب نوکیسه که اینک افسر ارتش، نوازنده موزیک جاز، یا محصل کودن و پدر آزار هستند، با همان سجایایی که جمعاً در پدرشان نهفته است، مطابقت دارد. گویی اعقاب انتقام پس می‌گیرند.

فرزند حرامزاده مختار از گل مریم به نام «فرشته امجد» شاعره حساس یکی از مجلات تهران است. فرزند دیگر او از زن دهقان «کامران تهرانیفر» ژینگلویی است که نشناخته دلباخته فرشته (خواهر ناتنی خویش) است. و چون سرپرستان متعین دختر مانع وصال هستند، کامران به صورت فرشته اسید می‌پاشد و او را به دم مرگ می‌کشانند. البته حاج مختار (به راهنمایی صادق) می‌داند که پدر این دو تن است. اما او بی‌اعتنا تر از آن است که به کمک کسی (حتی فرزندان ترک شده‌اش) بشتابد.

دکتر صادق آریان پس از تحصیل در امریکا به هوای دختری که یک زمان دوست می‌داشته به ایران باز می‌گردد، ابتدا به خانه محقر مادر، سهم بازمانده او از ارث پدری، میرود. سپس ازدواج می‌کند در تهران مطبی به راه می‌اندازد و میماند. آنگاه حادثه پایانی روی می‌دهد. شبانگاهی کامران به سراغ پدر ستمکارش، در مغازه‌ای در امیرآباد شمالی، میرود. کامران می‌تواند چون پدر خویش متقلب، زورگو و بیرحم باشد، او همچون پدر از زندان‌ها و خشونت‌ها می‌آید. کامران به طریقی مرموز باعث مرگ پدر خویش می‌شود. با این حادثه در ابتدای کتاب، شرح ماجرا آغاز می‌شود و دیگر وقایع به صورت رجعتی به گذشته بیان می‌شود، سپس به نقطه اکنون برمی‌گردیم. دو صحنه مکمل آخر، یکی کابوس دکتر آریان است که شبخ برادر مقتولش (رسول) را جلوی پزشکی قانونی دیدار می‌کند، و رسول همچنان او را از این که در بخشایش بیدریغ نبوده نکوهش می‌کند. و صحنه دیگر: خاکسپاری حاج مختار است که به قول نویسنده اینک آخرین و حقیقی‌ترین قسط شرا از «زمین» دریافت می‌کند.

نخستین نکته مهم در «دل کور» وفور حوادث و پیچیدگی ماجرای رویدادها است، که از سویی رمان را به نوع پاورقی‌های ایرانی و از سوی دیگر به رمان‌های رئالیست قرن نوزدهم اروپا (مثلاً آرزوهای بزرگ اثر دیکنز) نزدیک می‌کند. به علاوه در آن برخی حوادث بیشتر از واقعی «داستانی» است و به همین دلیل به طرزی مالیخولیایی جذاب می‌نماید. گرچه بتوان آن

حوادث را با جبر علمی یا طرز فکر ثبوتی ناتورالیست‌ها (که بهترین نماینده آن در رمان نویسی امیل زولا است) توجیه کرد. مثلاً ارباب حسن به راستی در هر یک از پسرانش مقداری از خوی خویش را به جا گذاشته، اما مختار که فقط خوی شرور او را ارث برده فضای بیشتری از رمان را اشغال می‌کند و نیز فرزند حرامزاده همین مختار (کامران) است که با تقلید از پدر، باعث مرگ پدر و تیره بختی چند تن دیگر می‌شود. یا فرشته امجد که گویی خوی بخشایشگر خویش را از عمویش رسول عیناً گرفته است. سجایای آدم‌های قصه دارای قطعیت است، صفات آن‌ها پررنگ و بدون سایه روشن است، در واقع هر کدام نماینده یک «تیپ اجتماعی» هستند، با این حال طبیعی به نظر می‌رسند.

اسلوب نگارش رمان، شیوه‌ای است در آن واحد عینی - ذهنی. و حتی گهگاه شگردهای رمان نویس بزرگ «جیمز جویس» را در آن می‌توان یافت. این شیوه به خوبی با منطق کابوس گونه قصه سازگار افتاده و نثر با همه پست و بلندی‌ها مثل یک ارکستر بزرگ، سرود زایش و نابودی و حدوث و تجدد خانواده‌ها، نسل‌ها و شهرها را می‌نوازد. طبایع آدم‌های کتاب، گذشته از سیاهی لشکرها، کاملاً منفک و مستقل پرورش یافته اند. در عین حال داستان، حوادث سیاسی سال‌های وقوع خود را با اشاراتی روشن می‌کند که این خود زمینه نوعی مطالعه تطبیقی است برای انطباق دو سطحی که در آغاز مقال بدان اشاره شد.

۱۸- پر کاه

محمود گلابدره‌ای ۱۳۵۳ (رقعی، ۵۶۲ صفحه)

استخوان بندی داستان برخورد و تلاقی دو خانواده از دو طبقه متفاوت است که هر دو جنبه «نمونه معرف» دارند.

اول: خانواده «مشتکبر» که روستایی بریده از زمینی است، و اکنون در کارخانه موتناژ اتوموبیل نزدیک شهر بزرگ کارگر است. خانواده پر از بچه‌های قد و نیمقد است؛ که کارگر، دوره گرد، بلیط فروش یا دانش آموز هستند و بهر حال هر یک باید گوشه‌ای از مخارج خانواده را بهر طریق که می‌دانند تأمین کنند. مادر (خانم آقا) نیز کلفتی می‌کند. خانواده در یک اتاق اجاره‌ای متغفن و مفلوک زندگی می‌کنند. در این اتاق تندخویی، خشونت، خودپرستی، بی فرهنگی و بددهنی صفت عمومی است. خانواده نمونه پرولتاریای فرومایه است.

دوم: خانواده جهانگیرخان که از نظر امکانات مادی درست در نقطه مقابل اولی قرار دارد، جهانگیرخان مقام اداری مهمی دارد، و چندین سمت یا مقام در موسسات دیگر. با همسری بی بندر و بار و خوشگذران (منیژه بانو). خانواده تک فرزندی

(شهرام). با تفرعن و بی ریشگی مرسوم. بی فرهنگی، غریبزدگی و عدم تعلق، در خانه‌ای مجلل که در آن ملال و نفرت از یکدیگر حکمرواست. خانواده، نمونه بورژوازی منحل است.

در واقع این دو خانواده متضاد، از نظر بی ریشگی و ناآگاهی با هم مشترکند. خط ارتباط دو خانواده «دختر آقا» ست، که در خانه جهانگیرخان کلفتی می‌کند و تنها مونس پسر نازپرورده اما تنها و خیالباف خانواده (شهرام) است. شهرام به پدر و مادرش که فکر می‌کند چیزی جز خاطره‌های پوچ و افتضاح آمیز به یاد نمی‌آورد. اما وقتی به قصه‌های دختر آقا دل می‌دهد، چشم اندازهایی دلچسب می‌یابد. دختر آقا برای شهرام از «محسن» یکی از فرزندانش می‌گوید. محسن تقریباً همسال شهرام است. شهرام غایبانه خود راد وست محسن میداند و آرزومند دیدار اوست که البته به علت قید و بندهای خانه آرزویی محال است.

روزی که شهرام از کسالت و خفقان خانه پدر می‌گریزد، پسران خود را به خانه مشتکبر می‌رساند تا از محسن، این دوست عزیز نادیده، دیدار کند.

مصاحبت محسن برای شهرام آغاز زندگی مردانه و مستقل است. اما این زندگی چند ساعتی نمی‌پاید. مشتکبر می‌خواهد با طعمه‌ای که به چنگش افتاده، و اکنون در تمام شهر پلیس دنبالش می‌گردد، تجارت کند و پولی به چنگ آورد. دخالت محسن فقط به قیمت کتک خوردن او تمام می‌شود. محسن در اندیشه کشتن پدر و کسب یک زندگی آزاد است. نیمه شب محسن به کوچه می‌زند و شهرام نیز در پی اوست. پلیس شهرام را می‌یابد؛ لابد محسن متهم به «اغوا» خواهد بود. محسن اسارت را دوست ندارد و می‌گریزد، پلیس او را تعقیب می‌کند و به سوبیش تیر می‌اندازد. در پایان یک تعقیب نفس بر، در کوچه پسکوچه‌های جنوب شهر، محسن را چون سگ سوزن خورده، نفس زنان، مجروح، خسته در اتاق خانه محاصره شده‌ای جا می‌گذاریم و کتاب به پایان می‌رسد. ۸

بیشتر حوادث رمان در ذهن آدم‌ها (جهانگیرخان، منیژه بانو، مشتکبر، دختر آقا، شهرام و محسن) می‌گذرد. عکاسی صحنه‌ها، بخصوص در خانه مشتکبر، خشن، نزدیک، دقیق و تهوع آور است. نویسنده در استعمال کلمات و اصطلاحات و طراحی مناظر مستهجن بی رودربایستی است.

اما «پر کاه» روی دریای امروز می‌غلطد، و این امواج رنگ و بوهای روزگار ما را دارند.

حوادث داستان حدود سال ۱۳۳۰ در خوزستان می‌گذرد. در یک خانه همسایه داری هستیم، با نمونه‌هایی از اقشار مردم فرودست جامعه، قهوه چی، خرکچی، قاچاقچی، مکانیک، کارگران وسمی... و با توصیفی صمیمانه و آگاه از مسائل و روابط آن‌ها.

خالد، قهرمان داستان که گوینده حکایت نیز هست، فرزند یکی از این خانواده‌هاست که به سن بلوغ رسیده و گنگ و خوابزده زندگی را می‌پاید. گرچه «بلورخانم» زن عشوه گر قهوه چی چشم او را به دنیای جسم گشوده است، اما اگر تصادفی روی نمی‌داد شاید عاقبت او نیز چیزی مشابه سایر همسایه‌ها در می‌آمد. تصادفی ناشی از بازی‌های بچگانه، قهرمان نوجوان اثر را به بازداشت کوتاهی در کلانتری می‌اندازد تا پس از رهایی، پیام خصوصی یکی از بازداشت شدگان را به کسی دیگر برساند. بردن این پیام مقدمه آشنایی‌های بعدی است. پیام گیرنده کتابفروشی است که در فعالیت‌های پنهان سیاسی مشارکت دارد، تبلیغ او چشم خالد را به این روابط تازه می‌گشاید. کار به عنوان شاگرد قهوه خانه نیز او را با طبقات مختلف مردم آشنا می‌کند. هنگام بحران ملی شدن صنعت نفت است که خوزستان قلب نپنده آن بشمار می‌آید. آموزش مرامی، بر آگاهی خالد نسبت به اوضاع می‌افزاید، گرچه گهگاه بطور مبهم از یک طرفه بودن تحلیل‌ها احساس شگفتی می‌کند، اما نفس هیجان و عمل پویا او را در پی خود می‌برد، تا آن جا که به عنصر فعالی، در این زمانه پرآشوب، بدل شود. به همراه خالد از میانه ماجراهای روزگار عبور می‌کنیم و از آنجا که حوادث در چشمه وجدان نوجوان جریان می‌یابد، از خشکی و کلی‌گویی خبرهای رسمی می‌گذریم و ماجراهایی قابل لمس و پرضربان را حس می‌کنیم؛ ماجراهای خالد با مامور سمجی که مدام در پی اوست (علی شیطان)، عشقی که میان او و دختری ناشناس (سیاه چشم) به تصادف پدید می‌آید. روزها و شبها، تظاهرات و اعلامیه نویسی‌ها، فرارها و بازداشت‌ها، خیابان‌ها و زندان‌ها. و در داخل خانه که جهان کوچک‌تری است مسائل همسایه‌ها، از دعوای زناشویی گرفته، تا تهیه یک لقمه نان. عقاید، نگرش‌ها، خرافات، دشواری‌های عاطفی و جنسی، با زبان‌ها و لحن‌های متنوع ... همه اینها با نظم ادب سنجیده‌ای از ضمیر خالد می‌گذرد، همان طور که نوجوان بارورتر می‌شود، و گره‌ها را به تدبیر خود می‌گشاید، کتاب زندگی و تاریخ نیز برای خواننده ورق می‌خورد.

در آخرین بخش رمان خالد را در زندان عمومی می‌بینیم. وی با مساعدتی کی از «کادر»های آزموده (پندار) اعتصاب غذایی در زندان به راه می‌اندازد، که طی آن با طبایع و منش‌های خاص زندانیان عادی آشنا می‌شویم. حدیث انگیزشی که این دو تن در زندانیان به وجود می‌آورند و نیز نقاشی زندان و روحیات زندانبان‌ها دلپذیر و مقبول است. اعتصاب به خون کشیده

می‌شود، «ناصر ابد» کشته می‌شود، پندار سر به نیست می‌شود و خالد پس از یک زندان انفرادی طولانی به سربازی می‌رود. و رمان در این جا به شکلی نیمه تمام، متوقف می‌ماند.

همسایه‌ها از نظر وسعت و تنوع ماجراها، تعدد آدمها و شخصیت‌ها، تعدد لحن‌های محاوره‌ای و توصیفات جزء به جزء از حرکات و گفتگوها در میان رمان‌های ایرانی ممتاز است. معرفت همه جانبه نویسنده به چند و چون فضا، اقلیم، افکار و آرزوهای مردم روزگار داستان این امکان را فراهم آورده که برشی از زندگی با کشتن و خون و ضربان همه لحظه‌هایش برای ما روایت شود و نویسنده به راستی در این میان نبض همه لحظات را در دست دارد.

تکمله (رمان نویسی)

این کتاب کلاً بر وقایع ادبی در فاصله مشروطیت تا حوالی سال ۱۳۵۰ ناظر است. این ملاحظه هم به لحاظ ویژگی تاریخی و هم ویژگی فرهنگی صورت گرفته است. یکی از مشخصات فاصله تاریخی مذکور از نظر ادبی، کلنجار ادبیات با سانسور است. رویهمرفته در تمام دوران به استثنای یک دو سالی) سانسور با شدت و ضعف وجود داشته است. اما هر وقت گریزگاهی در سد سانسور یافت شده ادبیات نیز شکفتگی یافته است. نظام سانسور اگر کامل نباشد، اگر هنوز همه راه و چاه‌ها را نبسته باشد، نوعی عمق معنی، نمادگرایی ادبی و مآلاً دوری از ذوق‌زدگی و سهل‌انگاری در صاحبان قلم پدید می‌آید. یعنی از این ناگزیری سودی می‌زاید. دفاع طبیعی ادبیات آن را به ژرفنای جوهریش می‌کشاند - البته چنین ادبیاتی بجای آموزش توده‌ای به تربیت زبندگان می‌پردازد. هر چه هست ادب بعد از کودتای سال ۳۲، نسبت به قبل آن، جدی‌تر و تاریخی است.

فصل رمان نویسی را در این کتاب با «همسایه‌ها» بسته‌ایم، که خود واپسین نمونه ممکن بیان بود، پیش از آن که سانسور به معنای کامل کلمه «قتال» شود. ۹

اما در طلیعه و متن تحول امروز، رمان‌هایی به چاپ رسیده و دریغ است که از برخی نمونه‌های قابل بحث آن، به قصد تکمیل فهرست پژوهشگران، حداقل به اشاره صحبت نشود.

پس بجاست که در این فرصت از جلد اول «بره گمشده راعی» ۱۰ رمان شگفت انگیز هوشنگ گلشیری که کارنامه زندگی روشنفکران در خود گمشده ایام اختناق است و با تمهیداتی هنرمندانه نگفته‌ها را گفته است یاد کنیم. نیز از رمان

یادداشت‌گونه «باید زندگی کرد» ۱۱ نوشته احمد سکانی (مصطفی رحیمی) که به سیاق رمان‌های افشاگرانه سیاسی، به

سبک سال‌های ۳۰، ولی با رعایت اقتضاهای دوران سانسور نوشته شده است. و از «سگ و زمستان بلند» ۱۲ رمان شهرنوش پارسی پور که داستان یک چریک آزاد شده است.

و باز از اثر ستایش انگیز محمود دولت آبادی، جلد اول رمان بزرگ «کلیدر» ۱۳، یک رمان روستایی، با تمام لوازم و متعلقات فنی آن، که گرچه آناتومی مفصل لحظه‌ها، گاه جریان طبیعی اثر را کند می‌کند، به تمام و کمال در سطح دنیایی دارای ارزش حرفه‌ای است. و باز از «مادرم بی بی جان» ۱۴ رمان غمگین و خاطره پرداز اصغر الهی و سرانجام از «سال‌های اصغر» ۱۵ رمان شاد و شوخ، اما رند و نکته‌گوی ناصر شاهین پر و «شب هول» ۱۶ نوشته هرمز شهدادی ماجرای یک روشنفکر شهرستانی که بار تاریخ نزدیک کشورش را بدوش می‌کشد، یاد کنیم. یحتمل تا وقتی که این کتاب از چاپ در آید، رمان‌های دیگری نیز به گنجینه این رشته پراهمیت که خوشبختانه مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است، افزوده شود که همه را باید در فرصتی دیگر و در روشنی روزگار نوین بررسی کرد.

پانویست‌ها:

۱- «از صبا تا نیما» نقل به اختصار از صفحات ۲۶۱ الی ۲۶۴

۲- نقل از تقریضیات کتاب «تفریحات شب»، صفحه ج.

۳- بنابه اظهار مولف این رمان یک بار به صورت کتاب چاپ شده است. منتهی به علت اختلاف، ناشر فرم‌های چاپی را به جای کاغذ باطله در بازار فروخته است.

۴- احسان طبری از جمله نویسندگانی است که قبل از مدرسی در زمینه این گونه نثر طبع آزمایی کرده است.

۵- جلال آل احمد، کارنامه سه ساله، مقاله سلوکی در هرج و مرج، صفه ۲۲۵، کتاب زمان، ۱۳۴۶.

۶- Genre.

۷- تعبیر از قاسم هاشمی‌نژاد است، روزنامه آیندگان، ۱۳۴۹.

۸- گویا نویسنده در طراحی «محسن» از زندگی واقعی یک «چریک شهری» الهام گرفته است. و در قسمت‌های سانسور شده کتاب (حدود یکصد صفحه) این موضوع واضح‌تر بوده است.

۹- در چاپ اول کتاب همسایه‌ها ناشر، برای رفع چشم زخم، مقدمه‌ای نوشته و رشوه‌ای به سانسور داده بود تا او هم خود را به نفهمی بزند. اما پس از انتشار، سانسور دریافت که اغفال شده است و دیگر اجازه تجدید چاپ کتاب داده نشد. همسایه آخرین نمونه اغماض سانسور به شمار می‌رود. ادبیات نقش خود را به پایان رساند، تا انقلاب نقشباری آغاز کند.

۱۰- بره گمشده راعی، هوشنگ گلشیری، ۲۲۶ صفحه، زمان، ۱۳۵۶

۱۱- باید زندگی کرد، احمد سکانی، ۲۰۶ صفحه، امیرکبیر، ۱۳۵۶

۱۲- سگ و زمستان بلند، ۲۴۰ صفحه، امیرکبیر، ۱۳۵۴

۱۳- کلیدر، محمود دولت آبادی، ۵۶۵ صفحه، تیرنگ، ۱۳۵۷

۱۴- مادرم بی بی جان، اصغر الهی، ۱۹۹ صفحه، توس، ۱۳۵۷

۱۵- سالهای اصغر، ناصر شاهین پر، ۱۹ صفحه، ققنوس، ۱۳۵۷

۱۶- شب هول، ۲۸۲ صفحه، زمان، ۱۳۵۷